

## بررسی برداشت‌های قرآنی احمد الحسن بصری با تاکید بر تطبیق‌های متعارض با دلایل عقلی و نقلی

نصرت الله آیتی<sup>۱</sup>

مرتضی کریمی<sup>۲</sup>

### چکیده

جریان «احمد الحسن بصری»، یکی از جریان‌های خطرناک در موضوع مهدویت است. در حالی که استناد به خواب و استخاره، وجه مشترک احمد الحسن با بعضی از مدعیان دیگر است؛ ارائه تحلیل‌های جدید از روایات و مبانی خاص در رویکرد روایی، او را از دیگران متمایز کرده است. در چند سال اخیر، فعالیت‌های تبلیغی این جریان، چه به صورت مجازی در پالتاک و وب سایت‌های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته است. استناد احمد الحسن به بعضی رویکردهای حدیثی رایج در میان گروهی از حدیث گرایان و نیز منطبق ساختن خود با شرایط و حوادث روز، با توجه به زمان شناسی خاص؛ از دیگر ویژگی‌های اوست. این نکات، ضرورت نقد و بررسی این جریان و نشان دادن اشکالات آن را دو چندان می‌کند. احمد الحسن بصری که مدعی است، مهدی اول و یمانی موعود است، خود را همانند دیگر امامان علیهم‌السلام از علم الاهی بهره مند و از هرگونه اشکال و اشتباه مصون می‌داند. بر این اساس، اثبات حتی یک اشکال در کتاب‌های وی، برای رد تمام ادعاهای او کافی است. اشتباهات احمد الحسن را می‌توان در موضوعات مختلف قرآنی، حدیثی، کلامی، ادبی، فقهی و تاریخی دنبال کرد. مقاله حاضر، به شیوه توصیفی - تحلیلی و انتقادی، به اشتباهات قرآنی احمد الحسن، با تاکید بر تطبیق‌های متعارض با دلایل عقلی و نقلی می‌پردازد و در این زمینه، به پنج نمونه از اشتباهات وی اشاره می‌کند.

واژگان کلیدی: مهدویت، مدعیان، احمد الحسن بصری، علم امام، اشتباهات قرآنی، تطبیق.

1. Ayati110@yahoo.com

۱. استادیار پژوهشکده مهدویت (موسسه آینده روشن)

2. دانشجوی دکتری کلام امامیه پردیس فارابی - دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) mka830@yahoo.com

«احمد بن اسماعیل» (مشهور به احمد الحسن بصری) در سال ۱۹۷۰ میلادی در شهر بصره عراق متولد شد و تحصیلاتش را در رشته مهندسی معماری ادامه داد. وی مدعی است در خواب و سپس در بیداری، با امام مهدی علیه السلام ملاقات و آن حضرت، وی را به هدایت انسان‌ها مامور کرده است. بر اساس ادعای او، در اواخر سال ۱۹۹۹ میلادی، زمانی که ۲۹ سال داشته، امام زمان علیه السلام به او امر کرده که با هجرت به نجف، به اصلاحات علمی، عملی و مالی در حوزه علمیه نجف بپردازد. بعد از دعوت مخفیانه و ایمان آوردن بعضی از افراد به او، وی دعوت خود را در سال ۲۰۰۲ میلادی در نجف اشرف علنی کرد؛ دعوتی که با مخالفت شدید علمای حوزه همراه شد (ر.ک: آیتی، ۱۳۹۳: ص ۱۲-۱۳؛ همان، ۱۳۹۶: ص ۱۴-۱۵ و شهبازیان، ۱۳۹۳: ص ۱۶-۱۸). احمد الحسن، مدعی است که بر اساس وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روایات اهل بیت علیهم السلام بعد از امام مهدی علیه السلام، ۱۲ مهدی به عنوان حجت‌های الهی بر روی زمین خواهند بود. بر این اساس، وی بر این باور است که او مهدی اول، یمانی موعود، حجت خدا بر زمین، فرستاده امام دوازدهم و از نوادگان اوست (ر.ک: احمد الحسن، ۱۴۳۱: ج ۱، ص ۱۶-۱۹-۲۴؛ ص ۳۳-۳۴ و ۱۴۳۱: ج ۴، ص ۴۱-۴۸).

جریان احمد الحسن بصری، یکی از جریان‌های خطرناک در موضوع مهدویت است و بعضی ویژگی‌ها، این جریان را از سایر جریان‌های مدعی دروغین مرتبط با آموزه مهدویت متمایز می‌کند. از سویی، در چند سال اخیر، فعالیت‌های تبلیغی این جریان، چه به صورت مجازی در پالتاک و وب سایت‌های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته و از سوی دیگر، گرایش معدودی از طلاب که حاکی از عدم مهارت آن‌ها در مواجهه با فرقه‌های انحرافی است به این جریان، حساسیت موضوع را افزایش داده است. طرفداران این جریان که به «انصار امام مهدی علیه السلام» معروفند، در فضای مجازی فعالیت قابل توجهی دارند. وب سایت اصلی این جریان، به ۴ زبان عربی، انگلیسی، فارسی و فرانسوی فعال است. در مسنجر پالتاک نیز حداقل ۳ اتاق به زبان‌های عربی، انگلیسی و فارسی برای تبلیغ این جریان وجود دارد که هر روز ساعت‌های بسیاری را برای دعوت افراد به پذیرفتن احمد الحسن، به عنوان فرستاده امام مهدی علیه السلام صرف می‌کنند. حضور افراد با ملیت‌های مختلف، از تمام قاره‌ها در این اتاق‌ها، گویای این است که این گروه، در تبلیغ احمد الحسن بصری، نگاهی بین‌المللی

دارد؛ چنان که انصار احمد الحسن بر اساس آموزه‌های وی، مخاطبان خود را صرفاً شیعیان نمی‌دانند، بلکه با معرفی احمد الحسن، به عنوان فرستاده ایلیا، مسیح و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، یهودیان، مسیحیان و اهل سنت را نیز در کنار شیعیان، به پیوستن به مکتب خود دعوت می‌کنند. تجربه چند صد ساله مدعیان دروغین نشان داده که بنا به دلایل مختلف، قابلیت گمراه شدن عوام، توسط این افراد، بسیار پررنگ است و به باور نگارنده، جریان احمد الحسن بصری به سبب بعضی شاخصه‌ها (مانند استناد به روایات، استناد به خواب، استناد به استخاره)؛ توانایی بالقوه بیش‌تری برای جذب عوام دارد. بر این اساس، نقد علمی این جریان، کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. نشان دادن اشتباهات علمی احمد الحسن، یکی از کاربردی‌ترین راه‌ها برای اثبات انحراف و دروغ‌گویی چنین فردی است که مدعی حجت خدا بودن و معصوم بودن است. بر این اساس، مسئله اصلی این مقاله، نشان دادن بعضی از اشتباهات وی در تطبیق آیات قرآن، با استفاده از شیوه توصیفی - تحلیلی و انتقادی است.

احمد الحسن، برای اثبات ادعای خود، برای شناخت حجت الاهی راه‌هایی معرفی می‌کند؛ از جمله: یکم. نص مباشر از طرف خدا به صورت مکاشفه یا رویا؛ دوم. نص مباشر از طرف خلیفه و حجت قبلی؛ سوم. نص غیر مباشر، مانند وصیت پیامبر ص هنگام وفات؛ چهارم. علم و حکمت و پنجم. برافراشتن پرچم الحاکمیه لله.

احمد الحسن مدعی است با هر یک از این راه‌ها، می‌تواند حجت الاهی بودن خود را اثبات کند. بر اساس راه چهارم، وی مدعی بهره‌مندی از علم الاهی است و خود را از هرگونه اشکال و اشتباه مصون می‌داند (ر.ک: احمد الحسن، ۱۴۳۱: ج ۴، ص ۴۱-۴۸؛ ۱۴۳۱: ص ۴۸ و ۱۴۳۱: الف: ص ۱۰). با توجه به این ادعا، اثبات حتی یک اشکال در کتاب‌های وی برای رد تمام ادعاهای او کافی است. اشتباهات احمد الحسن را می‌توان در موضوعات مختلف قرآنی، حدیثی، کلامی، ادبی، فقهی و تاریخی دسته‌بندی کرد. در این مقاله، به بعضی از اشتباهات احمد الحسن در تطبیق آیات قرآن می‌پردازیم.

### پیشینه بحث

اشتباهات احمد الحسن بصری در زمینه قرآن، در بعضی از کتاب‌های عربی و فارسی که در نقد وی نگاشته گردیده مطرح شده است. با توجه به سخنرانی‌های منسوب به وی، اشتباهات وی در قرائت قرآن، به تفصیل در دو کتاب ذیل، بحث شده است: (آل محسن،



۱۴۳۴: ص ۱۸۰-۱۸۳ و طالب الحق، ۱۴۳۲: ص ۵۸-۶۰). اشتباهات احمد الحسن در تفسیر آیات قرآن نیز فی الجمله در بعضی از کتاب‌ها عنوان شده است؛ از جمله آیتی (۱۳۹۶: ص ۱۱۳-۱۳۴؛ آل محسن، ۱۴۳۴: ص ۱۸۸-۱۹۶ و الحسینی البصری، ۱۴۳۲: ص ۲۵-۶۰). وجه تمایز این مقاله بررسی اشتباهات احمد الحسن بصری در تطبیق آیات قرآن است. بر این اساس، مواردی که در این مقاله، به آن‌ها اشاره می‌شود در آثار قبلی منتشر نگردیده یا مطرح نشده و یا به تفصیل به آن‌ها پرداخته نشده است.

### اشتباهات احمد الحسن بصری در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن

این بخش، مهم‌ترین بخش در زمینه اشتباهات قرآنی احمد الحسن بصری است. وی در کتاب‌های مختلف، به تفسیر و تاویل و تطبیق آیات قرآن پرداخته که مهم‌ترین آن‌ها، کتاب ۴ جلدی المتشابهات است. وی از یک سو، مدعی است کل قرآن، برای غیر معصوم، متشابه است: فالقرآن بالنسبه لغير المعصومين كله متشابه لأن غير المعصوم لا يميز المحكم من المتشابه فيه؛

پس تمام آیات قرآن، برای غیر معصومان متشابه است؛ زیرا غیر معصوم نمی‌تواند آیات محکم را از آیات متشابه تمییز دهد (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ج ۱، ص ۴۲).

از سوی دیگر، خود را در زمره کسانی می‌داند که به تاویل متشابهات علم و آگاهی دارند؛ چنان که ناظم العقیلی در مقدمه جلد اول المتشابهات می‌نویسد:

و از این جا معلوم می‌شود که تاویل قرآن و معرفت محکم از متشابه، مختص معصوم است و آن را کسی جز اوصیای به حق پیامبر ص نمی‌داند و ممکن نیست که از غیر آنان، فهمانده شود. همچنین از روایت قبلی معلوم می‌شود که تاویل قرآن در عصر غیبت امام ع را فقط امام مهدی ع می‌داند یا کسی که با او رابطه مستقیم دارد و علم لازم را از ایشان گرفته باشد. از این جا می‌فهمیم که حضرت مهدی ع یا کسی که با او در ارتباط است، از طریق معرفت محکمت قرآن از متشابهات آن و همچنین معرفت احکام قرآن از بین همه علمای حاضر شناخته می‌شود؛ همان طوری که پدران او، امامت خود را از طریق همین علم خاص، اثبات کردند. پس بر زمامداران و کسانی که ادعای مرجعیت دینی می‌کنند، واجب است با سید احمد الحسن درباره این علم مقدس، مناقشه کنند و اگر از مناقشه عاجزند یا

این که جوابی برای آن ندارند؛ در این حال، حق سید احمد الحسن ثابت می‌شود و این که او جانشین و فرستاده حضرت امام علیه السلام است چرا که این علم وجود ندارد، مگر نزد اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ همان طوری که از روایات متواتر معلوم گشت (احمد الحسن، ۱۴۳۱ هجری قمری، ج ۱، ص ۲۰).

قرآن کریم در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات قرآن را به دو دسته محکمت و متشابهات تقسیم می‌کند:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾

و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تاویل می‌کنند، در حالی که تاویل آن را نمی‌دانند، مگر خدا و راسخان در علم؛ می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.

درباره این آیه، بحث‌های بسیاری در کتاب‌های تفسیری مطرح شده است؛ از جمله مقصود از آیات محکم، آیات متشابه و راسخون در علم و نیز این که آیا تاویل متشابهات را فقط خداوند می‌داند یا «الراسخون فی العلم» نیز از آن بهره‌مندند. صرف نظر از این بحث‌ها، مطالعه کتاب چهار جلدی المتشابهات و نیز سایر کتاب‌هایی که در آن‌ها آیات قرآن، تفسیر، تاویل یا تطبیق داده شده‌اند؛ نشان می‌دهد که رویکرد غالب در آن‌ها، عدم استناد به دلیل عقلی و نقلی است و بهترین تعبیر برای آن چه احمد الحسن بیان کرده، تفسیر به رأی و تاویل و تطبیق به رأی است. او در ظاهر، بسیاری از آیات قرآن را تفسیر یا بر معانی باطنی، تاویل یا بر مصادیق غیر ظاهر، تطبیق می‌کند؛ اما هیچ مستندی برای این موارد ارائه نمی‌شود و روشن نیست که چرا خواننده باید این معانی غیر ظاهر را از احمد الحسن بپذیرد؛ به‌ویژه در زمینه تاویلاتی که احمد الحسن، در مورد خود و جریان خود، مصادره به مطلوب می‌کند.



مسلمانان این گونه تاویل‌ها و تطبیق‌های بدون مستند، بسیار است؛ با این حال، ممکن است پیروان احمد الحسن بصری مدعی شوند که وی، با توجه به این که از علم لدنی بهره‌مند است، به دلیل و مستند نیاز ندارد و بر پایه همین علم الاهی، هرگونه تفسیر، تاویل و تطبیق که از سوی وی صورت بگیرد، پذیرفتنی است. آن چه مطمح نظر این مقاله است، دقیقا رد این ادعاست. به بیان دیگر، صرف نظر از درستی یا نادرستی مبانی و روش‌های احمد الحسن بصری در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن؛ فرض را بر آن می‌گذاریم که وی به عنوان مدعی بهره‌مندی از علم لدنی، این حق را دارد که در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن کریم، تبیین‌ها و مصادیقی را بیان کند که به هیچ دلیل قرآنی و روایی مستند نیست؛ اما نکته مهم آن است که این اظهارات، نباید با دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) در تضاد باشد. بر این اساس، آن چه این مقاله به دنبال اثبات آن است، این واقعیت است که صرف نظر از تفسیرها و تاویل‌ها و تطبیق‌های بدون مستند احمد الحسن، مواردی وجود دارند که با دلایل عقلی و نقلی در تعارض‌اند. بر این اساس، آن چه در این مقاله مطرح می‌شود، صرفا پنج مورد از تطبیق‌هایی است که مخالفت آن‌ها با دلایل عقلی و نقلی آشکار است:

یکم. در کتاب شی من تفسیر سورة الفاتحه، احمد الحسن، مراد از «خیر أمه» را در آیه  
 ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾  
 (آل عمران: ۱۱۰) را انصار امام مهدی علیه السلام می‌داند و صراحتاً اعلام می‌کند که این آیه کسانی را که قبل از زمان انصار بوده‌اند، شامل نمی‌شود:

و هذا يبين لنا شرف أمة محمد صلى الله عليه وآله و عظم شأنها حيث انها التي تقويم حكم الله على أرضه في حدث ليست له سابقة و لا نظير و تنصر خليفه الله المهدي عليه السلام في يوم الدين أو جولة الجزاء و الحساب في هذه الأرض. و تلك الأمة أنصار و أصحاب الإمام المهدي عليه السلام هم خير أمه أخرجت للناس يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر. اما من سبقهم فلا يمكن إطلاق إسم أمه محمد صلى الله عليه وآله عليهم بهذا الوصف، أي: يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر. كيف و قد قتلوا خلفاء الله على عليه السلام و ولده، سواء من نصر الطواغيت أم من خذل المعصومين عليهم السلام؛ و اين قضیه، شرف و عظمت شان امت محمد صلى الله عليه وآله را به ما تبیین می‌کند؛ چون این امتی است که حکم خداوند را در زمین در یک حادثه بی‌نظیر و بی‌سابقه اقامه می‌کند و جانشین خدا، حضرت مهدی عليه السلام را در «یوم‌الدين» یاری می‌نماید، یا در میدان پاداش و حساب

در زمین او را یاری می‌کند و این امت، انصار و اصحاب حضرت مهدی علیه السلام بهترین امتی است که برای مردم ظاهر شده که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند؛ اما کسانی که قبل از آن‌ها بودند، اطلاق اسم امت محمد صلی الله علیه و آله با این وصف (امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر) بر آن‌ها جایز نیست. چگونه است در حالی که خلفاء الله (علی و فرزندان علیهم السلام) را به قتل رساندند؟! چه کسانی که طاغوت را یاری کرده و چه کسانی که معصوم را خوار کرده و یاری نکرده؛ هر دو یکسان هستند (احمد الحسن، ۱۴۳۱ح: ص ۴۳-۴۴).

احمد الحسن در توضیح این آیه، ادعا می‌کند که تا پیش از عصر وی و پیروانش، این آیه مصداقی نداشته و از عصر نزول این آیه تا کنون، هیچ گروهی نبوده‌اند که بتوان آن‌ها را «امت محمد صلی الله علیه و آله» با وصف «آمران به معروف و ناهیان از منکر» نامید. اشکال مهم آن است که چگونه می‌توان ادعا کرد که آیه‌ای که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و مسلمانان همان زمان را خطاب قرار داده، قرن‌ها مصداقی نداشته باشد و مخاطبانش صرفاً کسانی باشند که قرن‌ها بعد متولد می‌شوند؟! این اشکال احمد الحسن که آن‌ها اهل بیت را کشته‌اند و شایستگی نه تنها عنوان «خیر امة»، بلکه حتی عنوان «امة محمد» را ندارند؛ موجه نیست؛ چراکه اولاً، در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، کسانی بوده‌اند که بعد از وفات ایشان، از پیروان حضرت علی علیه السلام بوده‌اند؛ ثانیاً در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی بوده‌اند که در زمان حیات پیامبر، شهید شده و یا از دنیا رفته‌اند و عصر بعد از وفات حضرت را درک نکردند تا بتوان به آن‌ها اتهام تنها گذاشتن معصوم وارد کرد؛ ضمن این که در عصر هر یک از ائمه، اصحاب صالح متعددی از پیروان آن‌ها بوده‌اند. بنابراین، در عصر هر یک از معصومان، از پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام مهدی علیه السلام، افرادی بوده‌اند که اشکال احمد الحسن بر آن‌ها وارد نیست و در نتیجه، هر یک از آن‌ها می‌تواند یکی از مصداق «خیر امة» قرار گیرد. بر این اساس، این ادعا که این آیه قرن‌ها مصداقی نداشته و یگانه مصداق آن، یاوران امام مهدی علیه السلام هستند، با صراحت آیه و واقعیت‌های تاریخی مغایر است.

دوم. احمد الحسن در چند مورد، به تفسیر حروف مقطعه پرداخته است. آن چه وی درباره این حروف ارائه کرده، چنان بی‌مبناست که یکی از منتقدان وی می‌نویسد:

ثمَّ يجيبُ أحمد الحسن عن معنى (ألم) في سورة البقرة بأجوبة تضحك الثكلى و صاحب المصيبة في يوم مصيبتة؛ سپس احمد الحسن درباره معنای «ألم» در سوره



بقره، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهد که زن فرزند مرده و فرد مصیبت زده را در روز مصیبتش می‌خنداند (الحسینی البصری، ۱۴۳۲: ص ۳۴).

احمد الحسن در جلد اول المتشابهات، در پاسخ به این سوال که مراد از حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها چیست می‌نویسد:

در سوره بقره «الم»: «م» محمد، «ل» علی و «أ» فاطمه است. حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها ۱۴ حرف هستند؛ یعنی نصف تعداد حروف زبان عربی که ۲۸ حرف هستند. این‌ها حروف نورانی هستند که در مقابل آن‌ها حروف ظلمانی قرار دارند؛ یعنی حرفی که نورشان کم‌تر از این‌ها است، نه این‌که کاملاً ظلمانی باشند. این حروف، مانند منازل ۱۴ گانه قمر (منزل گاه‌های ماه) هستند که در اواسط ماه قرار دارند؛ یعنی زمانی که هفت روز از ماه می‌گذرد شروع می‌شوند، و حرف «م» مثل زمانی است که ماه کامل می‌شود و حرف «ل» مثل ماه شب قبل از آن و «أ» مثل ماه شب بعد از آن و این‌ها خود شب‌های اشراق هستند. حضرت محمد ماه تمام و کامل است و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام مانند ماه شبیه به کامل هستند... و «م» در مقابل الله در بسمله است، و «ل» در مقابل الرحمن و «أ» در مقابل الرحیم و همان طور که بسمله در هر سوره، خود نمایی برای بسمله سوره فاتحه از یک جهت معین است. لذا این حروف خود نمایی از حضرت محمد و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و ائمه علیهم السلام هستند و در هر جایی، از جهتی معین، نمایی از آن‌هاست و هر آنچه معرفت معصوم نسبت به خداوند بیش‌تر شود، جهات و ظهوراتش در قرآن افزایش می‌یابد و تکرار حرف او که نقش وی را ادا می‌کند، در قرآن فزونی می‌یابد و در این‌جا «م» ۱۷ بار و «ل» ۱۳ بار و «أ» ۱۳ بار تکرار شدند و همانا این حروف خود برگزیده قرآن هستند و از آن‌ها اسم اعظم به وجود می‌آید و این سر بین خداوند و امام علیه السلام است که اسم اعظم را از آن‌ها تألیف می‌کند و اگر بیش‌تر از این، اجازه صحبت کردن در این مورد داشتیم صحبت می‌کردم (احمد الحسن، ۱۴۳۱ج: ص ۱، ص ۵۲).

در پاسخ به سوال ۴۵ در جلد دوم المتشابهات درباره تفسیر آیات ابتدایی سوره بقره نیز چنین می‌نویسد:

الم: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من: «ح» حوامیم هستیم، من: قسم «الم» هستیم؛ من ترجمان علیه السلام هستیم، من ن و قلم هستیم» (الشیعه والرجعه، ص ۱۵۰: خطبه البیان):

و این حروف اسمای اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، و در این جا «م» محمد صلی الله علیه و آله و «ل» علی علیه السلام و «الف» فاطمه علیها السلام است و اگر این حروف را بشمارید، خواهید دانست که تعداد آن‌ها به تعداد اهل بیت علیهم السلام، چهارده حرف هستند. حرف «م» هفده بار تکرار شده و حرف «ل» سیزده بار و حرف «الف» نیز سیزده بار تکرار شده است و قرآن از این حروف تألیف شده است و در واقع، آن‌ها علیهم السلام خود قرآن هستند و از این حروف اسم اعظم تألیف می‌شود (طبق روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است) و نیز آن‌ها علیهم السلام اسم اعظم هستند؛ همان گونه که در روایت آمده است یعنی آن‌ها تجلی اسم اعظم هستند و چیزی که به واسطه آن بتوان چیزی از اسم اعظم - یا بهتر است بگوییم اسم اعظم - را در عالم (ممکنات) شناخت؛ همان گونه که نوشتن از اختلاط این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف دیگر ظلمانی تألیف می‌شود؛ وجود مخلوق یا (ممکن) نیز از اختلاط نور آن‌ها علیهم السلام با ظلمات تألیف می‌شود؛ یا می‌توان گفت تجلی انوار آن‌ها در ظلمات؛ کما این که آن‌ها علیهم السلام تجلی نور خداوند در ظلمات هستند و منظور از ظلمات عدم قابل الوجود است، خداوند می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾؛ خدا نور وجود بخش آسمان‌ها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای که تالو آن گویی ستاره‌ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون با آن که شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزان است و آتش زیت [روغن] آن را برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت به روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را خواهد، به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند. این مثل‌ها را خدا برای مردم هوشمند می‌زند که به راه معرفتش هدایت یابند و خدا به همه امور غیب و شهود عالم داناست (نور: ۳۵). آن‌ها علیهم السلام مثال نور خداوند هستند (احمد الحسن؛ بی تا ب: ج ۲، ص ۲۴-۲۵).

حروف مقطعه که در ابتدای ۲۹ سوره قرآن آمده‌اند مجموعاً ۱۴ حرف هستند که عبارتند از: ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه، ی. احمد الحسن به درستی بیان کرده که حرف «م» ۱۷ بار و حرف «أ» و «ل» ۱۳ بار در حروف مقطعه تکرار شده‌اند و از این جهت،



پرتکرارترین حروفند. بر این اساس، «ک» «و» «ن» بیش از یک بار نیامده، «ع»، «ی»، «ه»، و «ق» دو بار، «ص» سه بار، «ط» چهار بار، «س» پنج بار، «ر» شش بار، «ح» هفت بار، «أ» و «ل» سیزده بار و «م» هفده بار تکرار شده‌اند.

درباره جایگاه علم حروف و اعداد در تفسیر قرآن، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. از سوی دیگر، با شیوه‌های مختلف محاسباتی، ممکن است نتایج متفاوت و احیاناً متناقضی به دست آید. با این حال، باز هم صرف نظر از این نکته، بیش فرض را همان روش محاسباتی احمد الحسن بر اساس حروف مقطعه و میزان تکرار آن‌ها قرار می‌دهیم و اشکالات ناشی از این تفسیر عجیب از حروف مقطعه را بیان می‌کنیم:

۱. وی به درستی می‌گوید که حروف مقطعه ۱۴ حرفند و نصف حروف زبان عربی؛ اما این ادعا که این ۱۴ حرف، نورانی و ۱۴ حرف دیگر، ظلمانی و به تعبیر دیگر، قلیل النورند بسیار عجیب است. این ۱۴ حرف ظلمانی عبارتند از «ب»، «ت»، «ث»، «ج»، «خ»، «د»، «ذ»، «ز»، «ش»، «ض»، «ظ»، «غ»، «ف» و «و». حال سوال این است که مگر کل قرآن، از تمام این ۲۸ حرف استفاده نشده است؟ پس چگونه می‌توان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از قرآن، از حروف ظلمانی تشکیل شده است؟ آیا ارزش کلمات و آیات و سوره‌هایی که در آن‌ها این ۱۴ حرف نورانی کمتر به کار رفته است، از کلمات و آیات و سوره‌هایی که در آن‌ها از این ۱۴ حرف نورانی بیشتر استفاده شده کمتر است؟ مگر می‌توان بر اساس تکرار حروف، ارزش‌گذاری کرد و کلمات را نورانی و ظلمانی خواند؟

۲. وی در تفسیر «ألم» معتقد است که «أ» به فاطمه، «ل» به علی و «م» به محمد اشاره دارد. نخستین اشکال آن است که دلیل این مدعا چیست؟ اگر ملاک، اولین حرف این اسامی است این ملاک صرفاً در محمد وجود دارد و در فاطمه و علی، حروف مربوط، نخستین حرف نیستند. بر این اساس، باید گفت که فاطمه با حرف «ف» شروع شده که اساساً جزء حروف مقطعه و نورانی نیست و علی نیز با حرف «ع» شروع شده که تنها دو بار در حروف مقطعه آمده است. اگر همین ملاک در مورد اسامی سایر اهل بیت علیهم‌السلام استفاده شود، در مورد نام امام ششم یعنی «جعفر» باید گفت حرف «ج» نیز در زمره حروف ظلمانی است!

۳. اشکال فاحش دیگر این که بر فرض، ملاک، نخستین حرف نباشد؛ بلکه حرفی باشد که احمد الحسن دلخواهانه انتخاب کرده است آن گاه، به چه سبب حرف «أ»، یعنی همزه با

حرف الف ممدوده در کلمه فاطمه یکی انگاشته شده است؟ کاملاً روشن است که در زبان عربی، حرف «أ» که در ابتدای «ا» آمده با حرف «الف» در «فاطمه» متفاوت است. برای مثال، همزه در ابتدا، وسط و آخر کلمات قرار می‌گیرد (أذهب، سأل، قرأ) اما الف ممدوده هیچ‌گاه در ابتدای کلمات قرار نمی‌گیرد و آنچه به شکل الف در ابتدای بعضی کلمات دیده می‌شود، در واقع، همزه است، نه الف ممدوده. تفاوت دیگر آن است که همزه، تمام حرکات (نصب، رفع و جر) و نیز سکون را می‌پذیرد؛ اما الف ممدوده حرکت نمی‌پذیرد و همیشه ساکن است.

۴. ادعای عجیب دیگر این است که میزان معرفت هر یک از معصومان به میزان تکرار حرفشان در قرآن بستگی دارد: «کلما زاد المعصوم معرفة بالله از دادت جهاته و ظهوراته فی القرآن و زاد تکرار الحرف الذی یمثله»؛ اگر مراد احمد الحسن، میزان تکرار حرف در حروف مقطعه باشد، صرف نظر از بی‌منا بودن این ادعا، نتیجه این خواهد بود که از آن جا که نام حرفی که ممثل نام محمد است، «م» است و این حرف، پرتکرارترین حرف در حروف مقطعه است؛ جایگاه حضرت محمد ﷺ بالاتر است. حال نکته این است که نام امام پنجم و نهم و دوازدهم نیز محمد است و با همین منطق باید گفت که معرفت این سه امام همانند پیامبر ﷺ و از حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بالاتر است؛ ضمن این که اگر در مورد نام امام هفتم ملاک اولین حرف نام ایشان باشد، نام موسی نیز با «م» شروع شده و لذا معرفت امام کاظم علیهما السلام نیز باید به همین صورت باشد. باز هم با این منطق باید گفت که نام امام چهارم و هشتم و دهم نیز با «ع» شروع شده و لذا معرفت این سه امام، همانند معرفت حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام است. اگر در نام حسن و حسین علیهما السلام، ملاک اولین حرف باشد، حرف «ح»، ۷ بار آمده است. نتیجه آن می‌شود که با همین منطق، معرفت امام دوم، سوم و یازدهم، از سایر امامان کمتر است، به جز امام ششم که نخستین حرف از نام آن حضرت، اساساً در حروف نورانی نیست! البته در مورد نام جعفر، حرف «ف» علاوه بر «ج»، در حروف ظلمانی است و صرفاً «ع» و «ر» می‌ماند. اگر ملاک حرف عین باشد، معرفت امام ششم مانند معرفت حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می‌شود؛ ولی اگر ملاک، حرف «ر» باشد، این حرف صرفاً ۶ بار تکرار شده و این بار باید گفت معرفت امام ششم، از سایر ائمه کمتر است! و این داستان مضحک ادامه دارد. اما اگر مراد احمد الحسن، تکرار این حروف در کل قرآن باشد، داستان به مراتب پیچیده‌تر و اشکالات، متعددتر می‌شود. برای مثال، پرتکرارترین حرف در قرآن، «ا» است، نه «م». بعد از

حرف «ا»، پرتکرارترین حرف، «ل»، سپس «ن» و سپس «م» است. بر این اساس، با توجه به منطق احمد الحسن، معرفت حضرت فاطمه علیها السلام از معرفت حضرت علی علیه السلام بیش تر و معرفت حضرت علی علیه السلام بیش از معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ ضمن این که معرفت کسی که حرف ممثلش «ن» است نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش تر است!

۵. سایر ادعاهای احمد الحسن، مانند این که محمد در مقابل «الله»، علی در مقابل «الرحمن» و فاطمه در مقابل «الرحیم» در بسمله است؛ یا این که حروف مقطعه به تعداد منازل ۱۴ گانه است و ... نیز کاملاً بی مبنا و بی منطق است و بار دیگر باید تکرار کرد که «احمد الحسن درباره معنای «الم» در سوره بقره، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهد که زن فرزند مرده و فرد مصیبت زده را در روز مصیبتش می‌خندانند!».

سوم. آیه ۱۲۴ سوره بقره در مباحث مربوط به امامت چه در روایات چه در کتاب‌های کلامی، بسیار پر کاربرد است: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ در روایات و منابع کلامی، مصادیق مختلفی برای «ظلم» عنوان شده است. در این جا به کلام شیخ صدوق در معانی الأخبار بسنده می‌کنیم:

قوله عزوجل ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ یعنی بذلک أن الإمامه لا تصلح لمن قد عبد وثنا أو صنما أو أشرك بالله طرفه عين و إن أسلم بعد ذلك و الظلم وضع الشيء في غير موضعه و أعظم الظلم الشرك قال الله عز و جل ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ و كذلك لا يصلح للإمامه من قد ارتكب من المحارم شيئاً صغيراً كان أو كبيراً و إن تاب منه بعد ذلك و كذلك لا يقيم الحد من في جنبه حد فإذا لا يكون الإمام إلا معصوماً (صدوق، ۱۳۶۱: ص ۱۳۱).

بنابراین، آنچه مسلم است این که ظلم در این آیه، به نوعی گناه اشاره دارد که می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد. با این حال، احمد الحسن، که گویا خاص بودن خود را در مخالفت با ظواهر آیات و صریح روایات می‌بیند تفسیر کاملاً متفاوتی ارائه می‌کند:

... فقال تعالى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ أي الظالمين من الأنبياء عليهم السلام و ظلم الأنبياء ليس كظلم غيرهم و إنما هو من نوع «حسنات الأبرار سيئات المقربين» أي إتيانهم بالعمل ليس على الوجه الأمثل بسبب التمايز بالمعرفة بينهم فكل منهم يعده سبحانه بحسب معرفته و لذا تتفاوت عبادتهم ... (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۱۳۰)

ج ۴، ص ۲۴.

بر این اساس، مراد خداوند این است که بعضی از انبیا در مقایسه با انبیای برتر از خود، ظالم هستند و به همین سبب، به درجه «امامت» نخواهند رسید!

اشکال مهم در این تفسیر، مخالفت آن با تفسیر این آیه در روایات ائمه علیهم السلام است؛ روایاتی که صراحتاً مراد از ظلم را بت پرستی و شرک دانسته‌اند؛ از جمله:

- قَالَ اللَّهُ: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ مَنْ عَبْدَ صَمًا أَوْ وَتَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا؛ «خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد. پس هر کس بت یا صنمی پرستیده باشد نمی‌تواند امام باشد.» (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۱۷۴؛ نیز ر.ک مفید، ۱۴۱۳: ص ۲۲؛ صفار، ۱۴۰۴: ص ۳۷۳؛ صدوق، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۳۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۱۱، ص ۵۵).

- «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ... قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام ... فَأَيُّنَ يَا مُفَضَّلُ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَنَّ الْكَافِرَ ظَالِمٌ قَالَ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَمَنْ كَفَرَ وَفَسَقَ وَظَلَمَ لَا يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام أَحْسَنْتَ يَا مُفَضَّلُ؛ مفضل بن عمر نقل می‌کند: ... امام صادق عليه السلام فرمود: ... ای مفضل! کدام آیات قرآن بیان می‌کند که کافر، ظالم است. گفتم: مولای من! این آیه که کافران ظالم هستند و کافران فاسق هستند. هر کس کافر و فاسق و ظالم باشد خداوند او را امام مردم قرار نمی‌دهد. امام صادق عليه السلام فرمود: آفرین بر تو ای مفضل!» (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۳، ص ۲۴).

- جَاءَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ ... فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ أَيِ الْمُشْرِكِينَ لِأَنَّهُ سَمِيَ الشِّرْكَ ظُلْمًا بِقَوْلِهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا عَلِمَ إِبْرَاهِيمُ ع أَنَّ عَهْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ بِالْإِمَامَةِ لَا يَنَالُ عَبْدَةَ الْأَصْنَامِ قَالَ وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ؛ زندیقی نزد امیر المومنین عليه السلام آمد و گفت: امام به او فرمود: ... عهد من به ظالمان نمی‌رسد، یعنی به مشرکان نمی‌رسد؛ چرا که خداوند، شرک را در این آیه ظلم نامیده است. زمانی که ابراهیم عليه السلام فهمید عهد خداوند برای امامت، به بت پرستان نمی‌رسد گفت: «مرا و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان (همان ج ۹۰، ص ۱۱۶).

- عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال ... قال إبراهيم: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ قال الظالم [ظالم] من أشرك بالله و ذبح للأصنام ... فلا [يجوز أن] يكون إمام أشرك بالله و ذبح للأصنام لأن الله تعالى قال لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. «امام باقر عليه السلام فرمود: ... ابراهیم

گفت: آیا از ذریه من نیز امام خواهند شد؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد. ظالم، یعنی کسی که به خدا شرک ورزیده و برای بت‌ها، قربانی کرده. ... بنابراین، امام نمی‌تواند کسی باشد که به خدا شرک ورزیده و برای بت‌ها قربانی کرده باشد؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: عهد من به ظالمان نمی‌رسد (فرات الکوفی، ۱۴۱۰: ص ۲۲۲).

بنابراین، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، «ظلم» در آیه ۱۲۴ سوره بقره به بت پرستی، کفر، شرک و فسق تفسیر شده است. حال چگونه می‌توان این امور را به انبیا نسبت داد و ادعا کرد که مراد از «الظالمین»، انبیای ظالم است؟!

چهارم. احمد الحسن در ادامه تطبیق‌های بی‌مبنای خود، سراغ آیه ۱۷ سوره «الرحمن» رفته است: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ». او در پاسخ به سوال ۱۴۱ در جلد چهارم المتشابهات درباره تفسیر این آیه می‌نویسد:

هما الحمرة المشرقية و الحمرة المغربیه. تشير الحمرة المشرقية إلى دم علی علیه‌السلام و الحمرة المغربیه إلى دم الحسین علیه‌السلام، هذا فی الأئمة علیهم‌السلام. اما فی المهدیین فتشير الحمرة المشرقية إلى دم أحد المهدیین نظیر علی علیه‌السلام و الحمرة المغربیه تشير الی دم أحد المهدیین علیهم‌السلام ایضا نظیر الحسین علیه‌السلام. فهم مشرقان و مغربان، مشرق فی الأئمة و مشرق فی المهدیین و مغرب فی الأئمة و مغرب فی المهدیین (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ج ۴، ص ۳۸-۳۹).

صرف نظر از اشکال خلط کردن تفسیر با تأویل و صرف نظر از روایاتی که این آیه را به صورت علمی تفسیر کرده‌اند؛ سراغ یگانه روایتی می‌رویم که تأویل این آیه را بیان کرده و صرفاً در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی نقل شده است:

و فی روایه سیف بن عمیره عن إسحاق بن عمار عن أبی بصیر قال سألت أبا عبد الله علیه‌السلام عن قول الله رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، قال المشرقین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و أمير المؤمنین علیه‌السلام و المغربین الحسن و الحسین و فی أمثالهما تجری (قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۳۴۴).

فرض را بر صحت این روایت در مقام تطبیق می‌گذاریم و کلام احمد الحسن را بررسی می‌کنیم:

۱. احمد الحسن به عنوان کسی که به این روایت تمسک کرده است، باید توضیح دهد که ارتباط مشرق با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام و ارتباط مغرب با حسنین علیهم‌السلام چیست و

وجه این تسمیه و تشبیه چیست؟ نیز بر اساس ادعای احمد الحسن، این دو، با دو تن از مهدیین دارای چه ارتباطی هستند؟

۲. آن چه، هم در آیه و هم در روایت مطرح شده، خود «مشرقیین» و «مغربیین» است، نه «حمره مشرقیه» و «حمره مغربیه». احمد الحسن به چه دلیل، متن آیه را عوض کرده و برای این که آن را با تطبیق خود متناسب کند، آن را به «خون» معصومان تأویل کرده است؟ اگر قرار است «خون» اضافه شود، آیا «خون» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم مراد است؟ آیا به همین دلیل است که وی نام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را حذف کرده است؟! دلیل حذف نام امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام چیست؟

۳. چنان که گفته شد، لازمه استناد به این روایت آن است که دقیقاً بر اساس مفاد آن عمل کنیم؛ گرچه روایت می‌گوید: «و فی أمثالهما تجری»، در وهله اول، روایت صراحتاً مشرقیین را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام معرفی می‌کند، نه امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و یکی از مهدیین؛ چنان که مغربیین را صریحاً حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام معرفی می‌کند، نه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و یکی از مهدیین. بنجم. تطبیق بی‌معنای دیگر احمد الحسن، به «دابة من الأرض» در آیه: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (نمل: ۸۲) مربوط است. وی در کتاب المتشابهات در پاسخ به سوال ۱۴۵ در شرح این آیه می‌نویسد:

و الدابة هو المهدي الأول الذي يقوم قبل القائم و يكلم الناس و يبكتهم و يبين لهم كفرهم بآيات الله الملكوتية (الرويا و الكشف) و ركونهم إلى المادة و الشهوات و إعراضهم عن ملكوت السماوات» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ هـ: ج ۴، ص ۵۱).

بر این اساس، احمد الحسن، خودش را «دابة من الأرض» معرفی می‌کند. با این حال، این ادعا که این تعبیر به مهدی اول اشاره دارد، به هیچ روایتی مستند نیست، بلکه روایات متعددی تصریح می‌کنند که مراد از آن در مقام تطبیق، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است، مانند:

- عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَ هُوَ يَأْكُلُ خُبْزاً وَ خَلْأً وَ زَيْتاً فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَمَا هَذِهِ الدَّابَّةُ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ خُبْزاً وَ خَلْأً وَ زَيْتاً (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۳، ص ۱۱۲).

- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَقَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام (همان).  
- قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام

(همان: ص ۱۱۷).

- فروی فی الخبر أن رسول الله ﷺ انتهى إلى أمير المؤمنين عليه السلام و هو راقد فی المسجد قد جمع رملا و وضع رأسه علیه فحركه رسول الله ﷺ برجله و قال قم یا دابة الأرض فقال رجل من أصحابه یا رسول الله أ یسمى بعضنا بهذا الاسم فقال لا و الله ما هی إلا له خاصه و هو الدابة التي ذكرها الله فی كتابه و هو قوله عز و جل: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ ثم قال رسول الله ﷺ یا علی إذا كان آخر الزمان أخرجک الله فی أحسن صورة و معک میسم فتسم به أعداءک (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ص ۴۰۱).

- قال أبو عبد الله عليه السلام قال رجل لعمار بن یاسر یا أبا الیقظان آية فی کتاب الله قد أفسدت قلبی و شککتنی قال عمار و آی آية هی قال قول الله: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾، الآية فأی دابة هی قال عمار و الله ما أجلس و لا آكل و لا أشرب حتی أریکها فجاء عمار مع الرجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام و هو یأكل تمرا و زبدا، فقال له یا أبا الیقظان هلم فجلس عمار و أقبل یأكل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل سبحان الله یا أبا الیقظان حلفت أنك لا تأكل و لا تشرب و لا تجلس حتی ترینیها، قال عمار قد أریتکها إن كنت تعقل (القمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۱۳۱).

با وجود این همه روایت، چگونه می توان آیه را بر فردی غیر از امام علی عليه السلام تطبیق داد؟ نکته جالب توجه این که احمد الحسن خود متوجه این روایات بوده و لذا پیش از این ادعا می نویسد: فالدابة فی هذه الآیة إنسان و توجد روایات بینت أنه علی بن ابی طالب عليه السلام و هذا فی الرجعة فعلى عليه السلام هو دابة الأرض فی الرجعة یکلم الناس و یبین المومن من الکافر بآیات الله سبحانه و قبل الرجعة قیام القائم عليه السلام و أيضا له دابته تکلم الأرض و تبین لهم ضعف ایمانهم بآیات الله الحقه فی ملکوت السماوات و هی الرؤیا و الکشف فی الیقظه ... (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ج ۴، ص ۴۸-۴۹).

بنابراین، احمد الحسن معتقد است خودش قبل از رجعت، به عنوان «دابة من الأرض»، خروج می کند و امام علی عليه السلام، «دابة من الأرض» بعد از رجعت است! اما دو اشکال عمده بر این دیدگاه وارد است:

۱. آن چه در آیه ذکر شده است، «دابة من الأرض» است که تصریحاً بر یک شخص تطبیق می‌کند، نه بر دو نفر. اگر خروج دو نفر با یک عنوان مورد نظر آیه بود، می‌بایست از تنبیه استفاده می‌شد.

۲. نکته مهم این است که روایاتی که «دابة من الأرض» را به حضرت علی علیه السلام تطبیق داده‌اند، با ذکر آیه ۸۲ سوره نمل چنین کرده‌اند. بر این اساس، چگونه احمد الحسن می‌تواند عین همین آیه را نقل کند و آن را بر خود تطبیق دهد و در عین حال، ادعا کند که به آن روایات نیز پایبند است؟!

### نتیجه‌گیری

احمد الحسن، حتی با این ادعا که وی از علومی بهره‌مند است که دیگران از آن بی‌بهره‌اند؛ نمی‌تواند پاسخگوی اشکالاتی باشد که یا بر اساس مبانی خودش و یا بر اساس روایات موجود در منابع حدیثی، بر وی وارد است. روشن است که اگر ادعاهای بدون دلیل و مبنای وی در تطبیق آیات، در زمره اشتباهات او قرار می‌گرفت، فهرست بلندبالایی از این گونه اشتباهات شکل می‌گرفت.

مواردی که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد، صرفاً بخشی از اشتباهات احمد الحسن در مقوله تطبیق آیات قرآن است. بر این اساس، منحصر کردن «امة وسطاً» به پیروان خود، خلاف صریح آیه و واقعیت‌های تاریخی است. تبیین احمد الحسن از حروف مقطعه و روش محاسباتی وی با استفاده از این حروف، اشکالات متعددی به همراه دارد؛ به گونه‌ای که خود وی نیز نمی‌تواند به این لوازم پایبند باشد. همچنین تطبیق «الظالمین» در آیه ۱۲۴ سوره بقره بر «انبیای ظالم» و نیز نکات تطبیقی وی درباره «رب المشرقین و رب المغربین» و نیز «دابة من الارض» در تعارض صریح با آیات و روایات است.

چنان که قبلاً گفته شد اشتباهات احمد الحسن به این موضوع منحصر نیست، بلکه وی در تمام موضوعات اسلامی، از جمله قرآن، حدیث، کلام، فقه و تاریخ و غیره اشتباهات فاحشی مرتکب شده است. نکته مهم آن است که با توجه به نوع نگاهی که پیروان احمد الحسن به وی به عنوان مهدی اول و امام معصوم دارند؛ اگر در میان ده‌ها اشکال موجود، صرفاً یکی از آن‌ها اثبات شود، اساس و بنیان این رویکرد ویران خواهد شد.



## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. آل محسن، الشیخ علی (۱۴۳۴ق). *الرد القاصم لدعوه المفتری علی الامام القائم، النجف الاشرف*، مرکز الدراسات التخصصیه فی الامام المهدی علیه السلام.
۲. آیتی، نصرت الله (۱۳۹۳). *از تیار دجال*، قم، انتشارات موسسه آینده روشن.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). *نفاقوس گمراهی*، قم، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام.
۴. احمد الحسن (۱۴۳۱ق. الف). *وصی و رسول الامام المهدی علیه السلام فی التوراه و الانجیل و القرآن*، بی جا، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. ب). *الجواب المنیر عبر الاثیر*، ج ۱-۳، بی جا، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. پ). *العجل*، ج ۱-۲، بی جا، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. ت). *المتشابهات*، بی جا، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. ج). *شیء من تفسیر سورة الفاتحه*، بی جا، اصدارات انصار الامام المهدی علیه السلام.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. چ). *متشابهات*، ترجمه: انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۳۱ق. ح). *گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه*، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
۱۱. \_\_\_\_\_ (بی تا). *پاسخ های روشن گرانه*، ج ۳، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
۱۲. \_\_\_\_\_ (بی تا، پ). *فتنه گوساله*، ج ۱-۲، ترجمه انصار امام مهدی علیه السلام، بی جا، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.
۱۳. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین (۱۴۰۹ق). *تأویل الآیات الظاهره*، قم، منشورات جامعه المدرسین.
۱۴. الحسینی البصری، سید عبدالله (۱۴۳۲ق). *الرد القاطع علی احمد الکاطع*، لندن، موسسه انصار المنتظر العالمیه للرد علی العقائد الباطله.
۱۵. شهبازیان، محمد (۱۳۹۳). *ره افسانه*، قم، انتشارات مرکز تخصصی مهدویت.
۱۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۱). *معانی الأخبار*، قم، منشورات جامعه المدرسین.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۳ق). *الخصال*، قم، منشورات جامعه المدرسین.
۱۸. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*، قم، مکتبه آیت الله المرعشی.

۱۹. طالب الحق (۱۴۳۲ق). *دعوة احمد الحسن بين الحق و الباطل*، بی جا، بی نا.
۲۰. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). *تفسیر العیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
۲۱. فرات الکوفی (۱۴۱۰ق). *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی.
۲۲. القمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر القمی*، قم، دار الکتاب.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۲۴. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق). *الإختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید.

